

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0> 10.22034/ravanshenasi.2025.5001408 20.1001.1.20081782.1404.18.3.3.2

## "Possibility of Knowing Reality" from the Perspective of Phenomenological Psychologists, with a Focus on Humanists

 **Mohsen Akbar** / MA Student in Psychology, Imam Khomeini Educational and Research Institute  
mohsenakbari6778@gmail.com

**Mohammad Ali Mohiti Ardakan** / Associate Professor, Department of Philosophy, Imam Khomeini Educational and Research Institute  
mohiti@iki.ac.ir

**Received:** 2025/01/01 - **Accepted:** 2025/05/04

### Abstract

Psychological thoughts, like other thoughts, are based on foundations. Among these, epistemological foundations are of particular importance. The aim of this research is to examine one of the most important instances of these foundations, namely the principle of the possibility of knowing reality in the thought of phenomenological psychologists. This study, which was organized using a descriptive-analytical method and by relying on sources in psychology and epistemology, after analyzing the basis for the possibility of knowing reality from their perspective, has examined the implications of this viewpoint with a critical approach. The findings of the research show that exclusivism regarding the sources of knowledge leads to the impossibility of accessing the entire reality as it truly is. Although phenomenology in the field of psychology, logically, has implications such as epistemological relativism and, consequently, skepticism in knowledge and the impossibility of real teaching and learning, the behavioral performance of phenomenological psychologists is not consistent with this theoretical foundation. In contrast to phenomenology, based on the selected viewpoint, knowing reality-in-itself, as appropriate to the case, through rational, transmitted, intuitive, or empirical methods, whether directly or indirectly, is possible for humans.

**Keywords:** Epistemological foundations, Psychology, Possibility of knowing reality, Phenomenology, Humanism.



## «امکان شناخت واقع» از نگاه روان‌شناسان پدیدارگرا به‌ویژه انسان‌گرایان

mohsenakbari6778@gmail.com

✉ محسن اکبری / دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی \*

mohiti@iki.ac.ir

محمدعلی محیطی اردکان / دانشیار گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی \*

دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۲ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۱۴

### چکیده

اندیشه‌های روان‌شناختی همانند دیگر اندیشه‌ها بر مبنای استوارند. در این میان مبنای معرفت‌شناختی اهمیتی مضاعف دارند. هدف این تحقیق، بررسی یکی از مهم‌ترین مصادیق این مبنای، یعنی مبنای امکان شناخت واقع در اندیشه روان‌شناسان پدیدارگراست. این پژوهش که با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر منابع روان‌شناسی و معرفت‌شناسی سامان یافته است، پس از تحلیل مبنای امکان شناخت واقع از نگاه ایشان، با رویکردی انتقادی به بررسی لوازم این دیدگاه پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند انحصارگرایی در باب منابع معرفت، به عدم امکان دستیابی به تمام واقعیت، آن‌گونه که هست منجر می‌شود. علی‌رغم آنکه پدیدارگرایی در حوزه روان‌شناسی، به لحاظ منطقی، لوازمی مانند نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی و به دنبال آن شکاکیت در معرفت و عدم امکان تعلیم و تعلم واقعی را در پی دارد، عملکرد رفتاری روان‌شناسان پدیدارگرا با این مبنای نظری همخوان نیست. در مقابل پدیدارگرایی، بر اساس دیدگاه برگزیده، شناخت نفس الامر به تناسب مورد با روش‌های عقلی، نقلی، شهودی یا تجربی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برای انسان امکان‌پذیر است.

**کلیدواژه‌ها:** مبنای معرفت‌شناختی، روان‌شناسی، امکان شناخت واقع، پدیدارگرایی، انسان‌گرایی.

معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی علمی است که دربارهٔ شناخت‌های انسان و ارزشیابی انواع و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۵۷). این دانش به‌عنوان یکی از زیرمجموعه‌های فلسفه درصدد پاسخ به مسائلی ازجمله چیستی و قلمرو معرفت‌های انسان، پیش‌فرض‌ها و مبانی آنها و همچنین میزان اعتبار آنهاست (مرکز پژوهشی دایرةالمعارف علوم عقلی اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۵۳۳).

مسئلهٔ «امکان شناخت واقع» ازجمله مسائل دانش شناخت‌شناسی است. به‌طور اجمالی منظور از امکان شناخت واقع آن است که ذهن انسان این توانمندی را دارد که واقعیت را همان‌طور که در خارج از ذهن محقق است، ادراک کند و آن را با دیگران به اشتراک بگذارد (ر.ک: مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۹).

بحث از امکان و وقوع «شناخت واقع» در دانش معرفت‌شناسی، مبنای معرفت‌شناختی را تشکیل خواهد داد (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۸۹)؛ چراکه هر آنچه بتواند از جهتی پایه و اساس برای چیز دیگری باشد، مبنا نامیده می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ص ۲۴). درواقع مبنای در اصطلاح به‌معنای «اندیشه‌های بنیادین یا بنیادی‌ترین اندیشه‌ها»ی اندیشمند و پژوهشگر دربارهٔ یک موضوع است (ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۳۴). از این جهت، مبنای امکان شناخت واقع، یکی از مبانی معرفت‌شناختی است که البته با رویکردهای گوناگون بحث شده است. این رویکردها نه‌تنها موجب تمایز نظریه‌های معرفت‌شناختی شده، بلکه در سایر علوم نیز تأثیرات عمیق و مبنایی را بر جای گذاشته و به تمایز دیدگاه‌های آنان منجر شده است. ازجملهٔ این علوم، روان‌شناسی است. دانش روان‌شناسی که به بررسی علمی رفتار و ذهن (VandenBos, 2013, p.471-472) یا با نگاهی جامع‌تر به مطالعهٔ طبیعت، کارکردها و پدیده‌های رفتار و تجربهٔ ذهنی می‌پردازد (Colman, 2003, p.600)، به‌طور جدی تحت تأثیر مبنای امکان شناخت واقع قرار گرفته و پاسخ‌های متفاوتی را ارائه داده است. درنتیجه می‌توان گفت رویکردهای مختلف روان‌شناسی، حاصل تفاوت‌های اصولی و مبنایی خودشان بوده و در خلأ ایجاد نمی‌شوند (ر.ک: بوئزه و آردیلا، ۱۳۹۴، ص ۷۷).

یکی از رویکردهای مهم روان‌شناسانه که به‌طور جدی تحت تأثیر مبنای امکان شناخت واقع قرار گرفت، رویکرد انسان‌گرایی (روان‌شناسی نیروی سوم) بود. اوایل دههٔ ۱۹۶۰ گروهی از روان‌شناسان جنبشی را آغاز کردند که روان‌شناسی نیروی سوم نامیده شد. این روان‌شناسان بر منحصربه‌فرد بودن انسان‌ها و همچنین جنبه‌های مثبت آنان تأکید داشتند (Hergenhahn & Henley, 2013, p.533-534). رویکرد انسان‌گرایی شامل نظریه‌پردازان متنوعی ازجمله پدیدارگرایان است (ر.ک: ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۸۶). کارل راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷) یکی از روان‌شناسان پدیدارشناختی است که در کنار ابراهام مزلو ازجمله مؤسسان رویکرد انسان‌گرایی به‌حساب می‌آید (Hoeksema, 2014, p.455). ایفای نقش مبنای امکان شناخت واقع در اندیشهٔ راجرز، به‌قدری مشهود است که می‌توان وی را در زمرهٔ روان‌شناسان پدیدارشناختی جا داد. درواقع راجرز از شخصیت‌های مهم در ترویج مطالعات پدیدارشناختی روان‌شناسی محسوب می‌شود (Cervone & Pervin, 2019, p.132).

پدیدارشناسی اصطلاحی است که در دانش فلسفه و روان‌شناسی به کار رفته است. پدیدارشناسی فلسفی، جریانی است در فلسفه در جهت جوهر اشیا و علم واقعیت نهایی، اما پدیدارشناسی روان‌شناختی جریانی است محدودتر و خاص‌تر که برای کاوش در آگاهی و تجربه مستقیم انسان به وجود آمده است و می‌توان آن را به عنوان مشاهده و توصیف نظام‌مند آگاهی فردی آگاه در شرایطی معین در نظر گرفت (میزیاک و سکستون، ۱۳۷۶، ص ۶۲۱). درواقع پدیدارگرایی که برآمده از نظرات فیلسوفانی همچون هوسرل است (Craighead & Nemeroff, 2004, p.1059)، یک روش تحقیق کیفی در روان‌شناسی است که در مقایسه با رفتار، تمرکز خود را به تحلیل و بررسی تجربه ذهنی معطوف کرده است. پدیدارگرایان به دور از هرگونه عقیده از پیش تشکیل شده یا توضیح و تفسیری، به توصیف تجربه ذهنی هشیار می‌پردازند (Colman, 2003). درنتیجه پدیدارگرایی تحت تأثیر باورهای پیشین، تجربه را مؤیدی برای هیچ‌گونه نظری در نظر نگرفته و تجربه آنی و دائمی را پیش از هرگونه تجزیه و تحلیلی توصیف می‌کند (Corsini, 1999, p.719). بر اساس این رویکرد، رفتار باید در چارچوب تجربه درونی افراد فهمیده شود. بنابراین لازمه فهم رفتار انسان، شناختن فاعل رفتار بوده و تنها خود فرد است که می‌تواند معنای یک رفتار خاص را توضیح دهد (نارویی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۹۰-۹۱). مطالعه جریان پدیدارگرایی در روان‌شناسی به قدری مهم است که برخی فهم روان‌شناسی معاصر را منوط به آشنایی با آن دانسته‌اند (میزیاک و سکستون، ۱۳۷۶، ص ۶۰۹). این میزان تأثیرگذاری، حاکی از ضرورت مطالعه مبانی معرفت‌شناختی، به‌ویژه مبانی امکان شناخت و رسیدن به واقع در دانش روان‌شناسی است. گفتنی است که یکی از وجوه مشترک پدیدارشناسان (بر اساس هر دو اصطلاح پیش گفته) آن است که شناخت واقع آن‌گونه که هست در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. در این خصوص به تفصیل سخن خواهیم گفت.

تا آنجا که به پیشینه عام موضوع پژوهش حاضر مربوط است، مقالات و کتاب‌هایی به رشته تحریر درآمده است که از میان آنها می‌توان به مقاله «نقش مبانی معرفت‌شناختی در کشف واقعیت‌های روان‌شناختی» (احمدی، ۱۳۹۵) اشاره کرد. در این مقاله نقش دو مبانی «امکان شناخت» و «تکثر روش در روان‌شناسی» مطرح شده و از نظر اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله «نقدی بر اندیشه‌های استاد راجرز در بستر ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی» (افروز، ۱۳۹۲)، نیز هرچند به نقد مبانی راجرز از جمله در حوزه معرفت‌شناختی پرداخته است، اما می‌توان با استفاده از منابع معتبر بیشتر، قلمرو تحلیل، بررسی و نقد را گسترش داد. همچنین امیر قربان‌پور لفجمانی مبانی انسان‌شناسی نظریه راجرز را در مقاله «نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه مراجع‌محور راجرز با نگرش به منابع اسلامی» بررسی کرده و اشاراتی به مبانی معرفت‌شناختی وی از جمله نسبیت‌گرایی و پدیدارشناسی داشته است (قربان‌پور لفجمانی، ۱۴۰۰، ص ۴۷-۹۶). مقالات مزبور هرچند با پژوهش حاضر مرتبط‌اند، اما به لحاظ گستره، از یک‌سو جامعیت لازم را نداشته و از سوی دیگر، مسئله پژوهش حاضر را کانون بحث خود قرار نداده‌اند.

فاطمه اسماعیلی در مقاله خود با عنوان «نقادی مبانی فلسفی روان‌شناسی انسان‌گرا (با محوریت آثار کارل راجرز) بر اساس حکمت متعالیه»، به مقایسه مبانی فلسفی رویکرد انسان‌گرایی در روان‌شناسی با حکمت متعالیه پرداخته و

بدین نتیجه دست یافته است که بین این دو نگاه شباهت‌های بسیار وجود دارد (اسماعیلی، ۱۴۰۰، ص ۸۵-۱۱۰). تکیه اصلی این اثر بر زوایای انسان‌شناسی نظرات راجرز بوده و به زوایای معرفت‌شناسی آن کمتر توجه شده است. همچنین محمدمهدی حکمت‌مهر و سیدصدرالدین طاهری بعد از ارائه تبیینی روشن از این نظریه در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ماهیت و کمال انسان از منظر راجرز و نقد آن بر اساس فلسفه سینوی»، با تکیه بر نظرات ابن‌سینا آن را نقد کرده‌اند. در این مقاله به نقش پدیدارشناسی، نسبیت‌گرایی و تجربه‌درونی در نظریه راجرز توجه شده است، ولی محور همه این مباحث، ماهیت و کمال انسان است (حکمت‌مهر و طاهری، ۱۴۰۱، ص ۲۹-۵۴).

محمدرضا شمشیری در مقاله‌ای با عنوان «از "من" در پدیدارشناسی تا "خود" در روان‌شناسی» (با تأکید بر پدیدارشناسی هوسرل و روان‌شناسی راجرز) به اهمیت «من» در پدیدارشناسی پرداخته و پس از بیان تفاوت دیدگاه‌های دکارت و هوسرل، نظریه هوسرل را با دقت بیشتری تفصیل می‌دهد. او ثابت می‌کند «من‌شناسی» در کانون «پدیدارشناسی» هوسرل قرار دارد؛ سپس از من و خود در روان‌شناسی و مخصوصاً رویکرد انسان‌گرایی سخن گفته و نقش آن را در نظریه راجرز روشن کرده و ثابت می‌کند «خود» نزد راجرز نیز مفهومی بنیادین است (شمشیری، ۱۳۹۵، ص ۲۷-۴۵).

هرچند هریک از منابع مذکور با عنایت خاصی نظریه کارل راجرز و نقش مبانی در آن را مطالعه و بررسی کرده‌اند، ولی هنوز تبیین جامع و مفصل مبانی امکان شناخت واقع و لوازمش و همچنین نقد و بررسی آن صرفاً با تکیه بر روش عقلی، ضرورت دارد و همچنان جای خالی یک سیر منطقی جهت تبیین لوازم پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به‌ویژه راجرز به این مسئله با رویکردی انتقادی و کاملاً عقلی مشهود است. این اثر خلأ مزبور را در قلمرو رسالتش پر می‌کند.

به راستی پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به سؤال از امکان شناخت واقع چیست؟ چه شواهدی بر پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال وجود دارد؟ ابزارهای معرفتی معتبر در نگاه ایشان کدام‌اند؟ دیدگاه پدیدارگرایی در این خصوص به لحاظ معرفت‌شناختی چه پیامدهایی را به دنبال دارد؟ و در مجموع مبانی معرفت‌شناسانه این دیدگاه در قلمرو روان‌شناسی چگونه ارزیابی می‌شوند؟

در این نوشتار برآنیم که بعد از تبیین مبانی مورد بحث، پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به مسئله امکان شناخت واقع را به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم از آثار ایشان استخراج کرده، با بررسی ابزارهای معتبر معرفتی از منظر آنان، لوازم این دیدگاه را برشماریم و در پایان، به ترتیب بررسی و نقد کنیم.

## روش پژوهش

این پژوهش با هدف مطالعه مبانی «امکان شناخت واقع» در آثار روان‌شناسان پدیدارگرا به‌ویژه انسان‌گرایان و نقد و بررسی عقلی و معرفت‌شناختی آن انجام شده است. روش پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی بوده است که در آن تلاش شده پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به مبانی مذکور و لوازم آن در خرده نظرات ایشان بر اساس معرفت‌شناسی اسلامی و صرفاً با استعانت از روش عقلی، سنجیده شود. ابتدا برای تبیین نظرات روان‌شناسان پدیدارگرا به‌ویژه اشخاصی همچون کارل راجرز، منابع روان‌شناسی شامل مقالات و کتب تخصصی مرتبط با اندیشه‌های ایشان، ازجمله آثار اصلی خود راجرز

(۱۹۸۹؛ ۱۹۸۹) و پژوهش‌های تکمیلی نویسندگان دیگر، مورد مطالعه و تحلیل قرار گرفت؛ سپس در مرحله بعدی، منابع معرفت‌شناختی مرتبط با موضوع مورد مطالعه قرار گرفت. در این بخش، به ترتیب پدیدارگرایی و لوازم آن که شامل نسبیت‌گرایی، شکاکیت و عدم امکان تعلیم و تعلم به معنای واقعی آن بود، مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

برای انتقاد بیشتر این نقد و بررسی، از روش تحلیل استنادی بهره گرفته شد. در این روش تمامی نقل قول‌ها با استناد دقیق به آثار روان‌شناسان پدیدارگرا و اندیشمندان مسلمان همراه شد. در نهایت، این تحقیق با تکیه بر منابع معتبر و تحلیل دقیق آثار روان‌شناسی و معرفت‌شناسی، امکان ارائه نتایج مستند و دقیق را فراهم آورده است.

### یافته‌های پژوهش

#### تبیین مبانی «امکان شناخت واقع»

مسئله این است که آیا برای آدمی شناخت واقع ممکن است یا خیر؟ این پرسش با پاسخ‌های متفاوتی مواجه شده است. برخی بی‌هیچ شک و شبهه‌ای به امکان شناخت برخی واقعیت‌ها رأی داده‌اند؛ چراکه در دایره علوم حضوری همگان توانایی شناخت واقع را در درون خود یافته و به علم حضوری مُدرک آن‌اند که وجود دارند؛ پس می‌توانند واقعیت را آن‌گونه که هست درک کنند؛ زیرا به خودشان علم بدون واسطه صورت و مفهوم ذهنی دارند و به اصطلاح نزد خود حاضرند؛ همچنین در محدوده علوم حصولی نیز بدیهیات به‌رغم دخالت ذهن در حصول آنها، مطابقتشان با واقع از طریق علم حضوری و بدون واسطه احراز می‌شود. در نهایت تطابق معرفت‌های نظری مبتنی بر بدیهیات با واقع، از راه استدلال برهانی و با واسطه بدیهیات احراز می‌شود (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۹). طبق این دیدگاه شکاکیت و نسبیت‌گرایی با قوت رد می‌شود (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۸۶) این اصل که سنگ‌بنای معرفت بشری است، شرط لازم برای تدوین اصول و بررسی مسائل هر علمی از جمله روان‌شناسی است. در مقابل، برخی درباره شناخت واقع به شکاکیت و نسبیت‌گرایی گرویده‌اند که علی‌رغم تفاوت ظاهری‌شان، در ناممکن دانستن دستیابی و دسترسی به واقع مشترک‌اند. بدین‌سان برخی با استناد به ادله گوناگونی از جمله خطاهای متعدد ابزارهای شناخت، مطلقاً منکر علم شده‌اند، و برخی دیگر که به نسبی‌گرایان شناخته می‌شوند، معتقد شده‌اند که نمی‌توان هیچ معرفتی را فی‌حدنفسه و با معیاری ثابت، صادق و مطابق با واقع دانست (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱۷).

اندیشمندان در این خصوص تأمل کرده‌اند که آیا فاعل شناسا در شناخت‌هایش تأثیر دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، میزان این تأثیر چقدر است؟ آیا می‌توان گفت رکن شناخت‌های انسان، فاعل شناسا و ذهنیت اوست؟ اگر قوام آنچه درک می‌شود، به فاعل شناسا باشد، پس او واقع را نه آن‌چنان که هست، بلکه آن‌گونه که خودِ فاعل شناسا نشان می‌دهد درک می‌کند. در این صورت، هر فاعل شناسا واقع را متفاوت از دیگری درک می‌کند و به بیان دیگر، هر فاعل شناسا واقع را با پدیداری مخصوص به خود درک کرده و واقع برای هر شخصی، متفاوت از دیگری پدیدار می‌شود؛ حتی برای یک نفر در هر لحظه، پدیداری جدید و متفاوت حاصل می‌شود؛ چراکه فاعل شناسا و به تبع آن، معرفت‌هایش دائماً در حال تغییرند.

## نظر روان‌شناسان پدیدارگرا دربارهٔ امکان شناخت واقع

پدیدارگرایان معتقدند مجزا ساختن واقعیت‌های جهان هستی از فاعلیت و ادراک امور، خطایی است که اثبات‌گرایان مرتکب شده‌اند؛ چراکه واقعیت عینی تنها زمانی به درون انسان راه می‌یابد که آن را درک کرده و وارد سطح هشیار روان شود. بنابراین همهٔ پدیدارگرایان از جمله روان‌شناسان انسان‌گرا در مقابل دوگانه‌انگاری فاعل - عینیت، مقاومت کرده‌اند (ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۹۱). به عقیدهٔ پدیدارگرایان ادراک درآمیخته با عوامل وجود است؛ بنابراین در استکشاف آگاهی باید تمام تمایلات فکری، فرضیه‌ها، اعتقادات و عادات فکری کنار گذاشته شده و از آنها خودداری شود. هرچند رها ساختن قضاوت‌ها و عادت‌ها مشکل است، اما چنانچه با تمرین‌های سخت صورت پذیرد، جریان خالص شعور آشکار شده و پدیده برای درک، تحلیل و توصیف آماده خواهد شد (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰).

بر اساس نگاه روان‌شناسان پدیدارگرا ادراک افراد بسته به بافت، موقعیت ادراک‌کننده در ارتباط با واقعیت خارجی، حالت خلقی و امور دیگر، پیوسته متفاوت می‌شود و از این جهت شناخت یک‌جا و برای همیشه‌ای وجود ندارد تا علم حقیقی حاصل شود؛ در نتیجه ادراک و تجربهٔ افراد مختلف به جهان و حتی یک فرد در بافت‌های مختلف متفاوت خواهد بود (ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۹۱-۹۲).

در همین راستا راجرز معتقد است هر انسانی رویدادها و پدیده‌های اطرافش را دریافت کرده و به آنها معنا می‌بخشد. این مجموعهٔ ادراکی و معنایی، موجب تشکیل میدان پدیداری انسان می‌شود. بخش‌هایی از میدان پدیداری که انسان را به‌عنوان «من» یا «خود» می‌شناسد، خویشتن را ساخته و در نتیجه مفهوم خودپنداره ایجاد می‌شود (Cervone & Pervin, 2019, p.133)؛ خویشتنی که به‌نوبهٔ خود بر ادراک فرد از جهان و رفتارش تأثیر می‌گذارد (Hoeksema, 2014, p.456).

مطابق با دیدگاه پدیدارگرایان و تأکیدشان بر شخصی و متغیر بودن پدیدارها، راجرز نیز شخصیت را تنها از نگاه خود شخص و بر اساس تجربه‌های درونی و ذهنی او قابل ارزیابی می‌داند (Schultz & Schultz, 2017, p.272)؛ بنابراین مسیر حرکت در فرایند درمان، بسته به مراجع بوده و تنها در صورت لزوم، مشاور باید از هوشیاری و آموخته‌های خود استفاده کند (Rogers, 1989B, p.12). سرّ مطلب آن است که اگر مشاور و همچنین مراجع تنها به پدیدارهای شخصی خود دسترسی دارند، مشاور نمی‌تواند شخصیت مراجع را درست درک کند. وی در این رابطه می‌نویسد:

آگاهی دقیق ما از تجربهٔ نفسانی همواره به‌صورت احساسات، ادراکات و مفاهیمی که خود مبتنی بر چارچوب سنجش درونی ما هستند، بیان می‌شود. من هرگز نمی‌توانم تشخیص بدهم که آن مرد احمق است و یا شما بد هستید، بلکه چیزی که من در نهایت امر می‌توانم درک کنم، آن است که شما و یا آن مرد چنین به نظر می‌رسید. در مورد صخره هم راستش را بخواهید، من نمی‌دانم که سخت است یا نه. حتی اگر کاملاً مطمئن باشم که اگر بر روی آن بیفتم، سختی و صلابت آن را به اصطلاح تجربه خواهم کرد (Rogers, 1989B, p.341).

همچنین راجرز در روش اندازه‌گیری خود به نام Q-sort، از مراجع می‌خواهد در قالب انتخاب کارتهایی، خود واقعی

و خود آرمانی‌اش را توصیف کند (Hoeksema, 2014, p.457): زیرا تنها خود فرد است که می‌تواند از جهان خصوصی خود مطلع شده و صحت‌وسقم و چگونگی کارهای خود را تشخیص بدهد (Rogers, 1989B, p.23).  
با کشف پاسخ روان‌شناسان پدیدارگرا به مسئله امکان شناخت واقع، این سؤال مطرح می‌شود که ابزار معرفتی ما برای کسب شناخت چیست؟ نظر ایشان نسبت به منابع معرفتی چه بوده و چه ابزارهایی را معتبر می‌دانند؟

### انحصارگرایی در باب ابزار شناخت

منابع معرفت یا ابزارهای معرفتی را می‌توان به دو دسته همگانی و غیرهمگانی تقسیم کرد. مهم‌ترین منابع معرفت همگانی مورد بحث، شهود، حس (ظاهری و باطنی)، عقل و یا ترکیبی از این منابع سه‌گانه (مانند نقل، تجربه، مرجعیت و...) است (حسین‌زاده، ۱۳۹۷، ص ۶۱-۶۲). روان‌شناسی معاصر غالباً متکی بر روش تحقیق تجربی و شیوه‌های کمی است (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۳)، اما روان‌شناسان انسان‌گرا معتقدند انسان‌ها در سایه واقعیت‌های وجود خود، نوع پژوهش‌هایی را می‌طلبند که در علوم طبیعی جایی ندارد. این رویکرد روشی را نخستین بار ویلهلم دیلتای به تفصیل بیان کرد. به باور او در علوم انسانی باید به توصیف، نقش به‌مراتب بیشتری نسبت به علوم طبیعی داده شود (ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۹۴-۹۵). مزلو فرایندهای معمول کمی را در مقایسه با فرایندهای عالی انسانی، ناکافی و غیرقابل اعتماد دانسته و روش کیفی را پیشنهاد می‌دهد (Maslow, 2002, p.12-13). درواقع مزلو با آلپورت هم‌عقیده بود که علم روان‌شناسی باید بیشتر بر مطالعه فرد و کمتر بر گروه‌های بزرگ تأکید کند. گزارش‌های ذهنی باید بر گزارش‌های عینی خشک ارجحیت داشته باشد (Feist & Roberts & Feist, 2021, p.295):  
چراکه از نظر مزلو گزارش ذهنی و شنیدن آزادانه سخنان افراد همراه با اعتماد و صداقت، بهترین روش شناختن است (Maslow, 2002, p.13).

روش پدیدارگرایان مبتنی بر آزمایش پدیدارهای آگاهی است. درواقع پدیدارگرا در این روش، در پی یافتن ماهیت اشیائی است که در آگاهی قرار دارند. در روش پدیدارشناسی توصیفی، فرد باید نسبت به پدیدار درون خود توجه کرده و سعی کند بدون تعصبات و فرضیات قبلی آن را مشاهده کند؛ سپس ترکیبات پدیدارها و ارتباط آنها را پیدا کرده و آن را برای دیگران توصیف کند (شکرکن و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰).

راجرز نیز با تأکید بر پدیدارهای آگاهی، نه‌تنها خاستگاه، فرایند و نتیجه علم را صرفاً برخاسته از تجربه ذهنی اشخاص می‌داند، بلکه کاربرد آن را نیز به این تجربه ذهنی وابسته می‌داند (Rogers, 1989B, p.221). بدین‌سان وی تجربه درونی را به‌عنوان تنها منبع شناختی خود معرفی می‌کند؛ درنتیجه روان‌شناسی وی با تجربه‌های ذهنی شروع و به آن ختم می‌شود. راجرز که به‌مرور زمان تجربه درونی خود را معتبرتر از عقل خود یافت (Rogers, 1989B, p.23)، در این باره می‌نویسد:



تجربه برای من بالاترین مقام است. سنگ محک اعتبار، تجربه خودم است. ایده‌های هیچ شخص دیگری به اندازه تجربه من معتبر نیست... نه کتاب مقدس و نه پیامبران - نه فروید و نه تحقیق - نه آیات خدا و نه انسان - نمی‌توانند بر تجربه مستقیم من ارجحیت داشته باشند (Rogers, 1989B, p.24).

بنابراین زیربنای نظریه شخصیت راجرز را می‌توان اعتقاد و اعتماد به تجارب خود شخص دانست (Rogers, 1989B, p.22). به همین علت از نگاه وی تحمیل دستورات دینی خارج از تجارب انسان بر فرد، زنجیری بر آزادی اندیشه بوده و زندگی را عاریتی می‌کند (Rogers, 1989B, p.8). از دیدگاه او، فلسفه، عقیده یا مجموعه‌ای از اصول که سایرین را وادار یا تشویق به متابعت کند، وجود نداشته و آنچه زندگی را هدایت می‌کند، درک و برداشت متغیر از تجربه و تفسیر آن تجربه است. در واقع زندگی همواره در حال «شدن» بوده (Rogers, 1989B, p.27) و لحظه‌به‌لحظه معنای بیشتری می‌یابد و فرد درمی‌یابد که مواجهه با هر تجربه جدیدی مربوط به همان لحظه و همان تجربه بوده و قابل پیش‌بینی نیست (Rogers, 1989B, p.188).

همچنین مزلو معتقد است افراد خودشکופا از خودمختاری برخوردار بوده و از معیارهای سلوک خودشان پیروی می‌کنند؛ هرچه افراد بیشتر خودشکופا شوند، بی‌نظیرتر و ناهمگن‌تر گشته و کمتر توسط فرهنگ خاصی شکل می‌گیرند (Mazlow, 1970; Feist & Roberts & Feist, 2021, p.294).

این دیدگاه مبنایی در خرده نظرات روان‌شناختی روان‌شناسان پدیدارگرا نفوذ کرده است. به‌عنوان نمونه به عقیده راجرز انسان سالم کسی است که با تجارب خود هماهنگ باشد؛ به این معنا که خود و محیط خود را آن‌چنان که هست، درک کند و در برابر هر تجربه‌ای پذیرا باشد و برای دفاع از خود، گرفتار انکار یا تحریف تجارب تهدیدکننده نشود؛ چراکه یک انسان کامل در کودکی از توجه مثبت نامشروط برخوردار بوده و شرایط ارزشمندی را نیاموخته است؛ بنابراین در به‌کارگیری همه تجارب آزاد بوده و به رشد همه‌جانبه خود و شکوفاسازی تمام توانایی‌های بالقوه خود می‌پردازد و به انسانی با کش کامل تبدیل می‌شود (Schultz & Schultz, 2017, p.279-280). توافق یا هماهنگی با خوشتن و همچنین توجه و علاقه مثبت نامشروط، از جمله شروط تحقق درمان نیز هستند (Rogers, 1989B, p.282-283). نمونه دیگر آنکه کارت‌های Q-sort راجرز شامل جملاتی از قبیل «از خود رضایت دارم» و «به احساسات خود اطمینان ندارم» است. وی از طریق این سوالات که توسط تجارب درونی پاسخ داده می‌شوند، خودپنداره افراد را می‌سنجید (Hoeksema, 2014, p.457)؛ همچنین ایده «فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی» که راجرز مطرح ساخت، ریشه در تکیه وی بر تجارب درونی دارد. در این ایده، هر فرد موجود یکتایی است که از توانایی بالفعل ساختن تمام استعدادهای خود برخوردار است؛ توانایی‌هایی که هنگام تولد ذاتاً در خردمندی ارگانیزم وجود داشته است. این خردمندی «فرایند ارزش‌گذاری ارگانیزمی» نامیده می‌شود. بر این اساس، کودک همیشه می‌تواند خوب و بد را تشخیص بدهد. ارزش‌های وی ثابت و انعطاف‌ناپذیر نیستند و او تجاربش را درست درک می‌کند و این اطلاعات برحسب رضایتی که شخص تجربه می‌کند، دائماً به روز و ارزش‌گذاری می‌شوند (ساعتچی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۳-۱۶۹). در این زمینه راجرز خودش را چنین توصیف می‌کند:

تمام مراحل را که در طول زندگی حرفه‌ای ام طی کرده‌ام، به نظر دیگران بی‌ثمر می‌رسیده و خود نیز درباره‌ی درست بودن آنها تردید داشته‌ام، اما از این بابت که در جهاتی که «احساس می‌کردم» درست است، گام برمی‌داشته‌ام – اگرچه در آن اوقات غالباً احساس تنهایی می‌کرده‌ام و کارم را بی‌پوده می‌پنداشته‌ام – هرگز پشیمان نیستم (Rogers, 1989B, p.22).

مزلو نیز با طرح تکانه‌ی طبیعی، به آزادی انسان از دیگران برای رسیدن به خودشکوفایی صحبت کرد. او معتقد بود درمان‌جویان برای رسیدن به ارزش‌های هستی همچون حقیقت، عدالت و نیکی باید از وابستگی به دیگران آزاد باشند تا تکانه‌ی طبیعی آنها به سمت رشد و خودشکوفایی بتواند فعال شود (Mazlow, 1970; Feist & Roberts & Feist, 2021, p.299).

### پیامدهای رویکرد پدیدارگرایی درباره‌ی امکان شناخت واقع

دقت در آثار روان‌شناسان پدیدارگرا، نقش‌مبنایی پدیدارشناسی و اعتبار تجربه‌ی درونی را در دیدگاه‌های ایشان روشن می‌کند. تکیه بر پدیدارهای شخصی وابسته به بافت و شرایط فرد، ایشان را به لحاظ منطقی وادار به پذیرش لوازم معرفت‌شناختی آن می‌کند. در این تحقیق علاوه بر تبیین لوازم نظری دیدگاه ایشان، عملکرد رفتاری ایشان را نیز بررسی و نسبت آن را با لوازم نظری مشخص می‌کنیم.

### لازمه‌ی اول: نسبیت‌گرایی

چنانچه رکن شناخت را ذهنیت فاعل شناسا دانستیم، اعتقاد به نسبیت شناخت عجیب نخواهد بود. نسبیت‌گرایی دیدگاهی است که معرفت انسان یا حقیقت را بر زمان یا مکان یا جامعه یا فرهنگ یا چارچوب معرفتی یا دستگاه شناخت یا تربیت و اعتقاد شخصی مبتنی می‌داند. بر پایه‌ی این دیدگاه، حقایق نسبی‌اند و هیچ حقیقت مطلق وجود ندارد؛ بنابراین حقیقت برای همه واحد نبوده و به زاویه‌ی دید فاعل شناسا یا مدرک بستگی تام دارد و مقیاس حقیقت خود فاعل شناسا، یعنی انسان است (حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۲۱۶-۲۱۷). نسبیت‌گرایی در معرفت‌شناسی به دو شکل مطلق یا نسبی ممکن است مطرح شود. نسبیت‌گرایی مطلق شامل نسبیت در همه‌ی حوزه‌ها از جمله اخلاق، دین و... می‌شود، اما نسبیت‌گرایی نسبی منحصر در اخلاق یا دین یا حوزه‌های دیگر است. در هر صورت، بنابر نسبیت‌گرایی نمی‌توان از «معرفت به واقع» سخن گفت، بلکه تنها می‌توان از «معرفتی که صاحب معرفت درباره‌ی واقع دارد» سخن گفت؛ بنابراین هیچ معرفتی که مطلق باشد، یعنی با صرف‌نظر از شرایط ذهنی معتبر باشد، وجود ندارد (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۱). روان‌شناسان انسان‌گرا از جمله روان‌شناسان معاصر هستند که بر نسبیت شناخت تأکید کرده و هر نوع معرفت یقینی را زیر سؤال برده‌اند (ر.ک: ناروئی نصرتی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۶).

به اعتقاد راجرز افراد تنها به ادراک خود از واقعیت دسترسی دارند؛ بنابراین نمی‌توان گفت درک برخی درست و درک برخی غلط است، بلکه ادراک هر شخصی برای خودش قابل احترام و درست است و باید افراد را آن‌چنان که هستند، پذیرفت؛ بدین معنا که احساسات و نگرش‌ها و معتقدات او را نیز که بخش واقعی و مهمی از وجودش به‌شمار می‌رود، بپذیریم و از این راه به انسان شدنش کمک کنیم (Rogers, 1989B, p.20-21). از همین‌رو راجرز به مشاور اجازه‌ی

اندرز، توصیه و قضاوت نداده و آنها را موجب به تأخیر افتادن سود درمانی می‌داند (Rogers, 1989B, p.21). در مقابل، مشاور باید با ایجاد محیط گرم و صادقانه به مراجعش کمک کند تا خودش را بهتر بشناسد (نای، ۱۳۸۱، ص ۱۶۹)؛ لذا روش درمانی او به «درمان درمان‌جو مدار» شهرت یافت (بشیری، ۱۳۹۶، ص ۵۳۴). راجرز در این زمینه می‌نویسد:

یک راه مختصر برای توصیف تغییری که در من رخ داده است، این است که بگویم در سال‌های اولیه حرفه‌ای‌ام این سؤال را می‌پرسیدم که چگونه می‌توانم این شخص را درمان یا معالجه کنم یا تغییر دهم؟ حالا من این سؤال را به این صورت بیان می‌کنم: چگونه می‌توانم رابطه‌ای را فراهم کنم که این شخص برای رشد شخصی خود از آن استفاده کند؟ درست زمانی که سؤال را به این شکل دوم مطرح کردم، متوجه شدم که هرچه آموخته‌ام برای همه روابط انسانی من قابل استفاده است، نه فقط برای کار با مراجعانی که مشکل دارند. به همین دلیل است که احساس می‌کنم ممکن است آموخته‌هایی که در تجربه‌ام برای من معنی داشته‌اند، برای شما در تجربه‌تان معنایی داشته باشند؛ زیرا همه ما درگیر روابط انسانی هستیم (Rogers, 1961, p.32).

تأکید ویژه راجرز به «توجه مثبت غیرمشروط» نیز متکی بر نسبیت‌گرایی اوست. درواقع هر آنچه فرد خودش تشخیص می‌دهد، درست است و اگر دیگران با تأیید یا رد‌های خود در شناخت‌های فرد دخالت کنند، او دچار اشتباه شده و تجربیات خودش را انکار می‌کند و این به معنای فاصله گرفتن ارگانیسم از خویشتن است (Cervone & Pervin, 2019, p.141-142). بنابراین از نظر راجرز یک فرد کاملاً فعال می‌تواند آنچه را احساس می‌کند درست است، انجام بدهد؛ چراکه به فرایند ارزش‌گذاری ارگانیسمی به‌عنوان راهنمای رفتار ارضاکننده اعتماد دارد (شیلینگ، ۱۳۷۲، ص ۲۵۹، به نقل از: پاترسون، ۱۹۸۰، ص ۴۸۸). به نظر می‌رسد حاصل این سخنان نسبیت در اخلاق و رفتار است؛ چراکه در این نگاه فرد با صراحت و گشودگی کامل با دنیای خود مواجه شده و نشان می‌دهد که دارای اندیشه‌های بارور، رفتار برجسته و زندگی خلاق است. چنین فردی الزاماً با محیط فرهنگی خود سازگار نیست و یقیناً دنباله‌رو دیگران نیز نخواهد بود، اما همواره در هر طریقی که بتواند خویشتن خود را محقق کند، قدم برمی‌دارد (Rogers, 1989B, p.193-194). راجرز حتی درمان موفق را نیز مشروط به رابطه‌ای با صراحت و گشودگی کامل دانسته و در توضیح آن به نقش ارگانیسم مشاور در رابطه تأکید می‌کند. درواقع مشاور نباید بر اساس طرح‌های شناختی و آگاهانه رابطه درمانی برقرار کند، بلکه این رابطه باید بر حساسیت تمامی ارگانیسم مشاور نسبت به فرد دیگر مبتنی باشد. مراجع می‌تواند احساساتش را بدون هراس از محذورات روشن‌فکرانه و بدون اهمیت دادن به تضادی که بر آنها مستولی است، تجربه کند. مشاور نیز می‌تواند کاملاً آزادانه و بدون هیچ‌گونه قصدی برای تشخیص یا تحلیل وضع مراجع و سرانجام بدون هیچ مداخله عاطفی یا شناختی، ادراک و برداشت خود را داشته باشد. وقتی این وحدت کامل و این کمال در تجربه، در محتوای رابطه‌ای وجود داشته باشد، این رابطه از همان کیفیت ناب «فارغ از دغدغه هنجارها» برخوردار می‌شود (Rogers, 1989B, p.201-202).

در نگاه نسبی‌گرایانه روان‌شناسان پدیدارگرا، این دنیا برای افراد خصوصی بوده و تنها برای خودشان کاملاً شناخته شده است؛ لذا ما با یک واقعیت واحد روبه‌رو نیستیم و واقعیت همواره شخصی و قائم به فاعل شناساست. به عبارت دیگر، هر کس

از یک واقعیت شخصی سخن می‌راند؛ از این رو راجرز حرکت این سبک درمانی را به سمت سیالیت، تغییرپذیری، پذیرش احساسات و تجربه و کشف خود در حال تغییر در تجربه در حال تغییر می‌داند (Rogers, 1989B, p.25-26). همچنین ملزو نیز یکی از ویژگی‌های افراد خودشکופا را پذیرش خود، دیگران و طبیعت دانسته و معتقد است این افراد دیگران را همان گونه که هستند پذیرفته و نیاز اجباری به دستور دادن، آگاه ساختن یا تغییر دادن دیگران ندارند (Feist, Roberts & Feist, 2021, p.289-290).

### لازمه دوم: شکاکیت

شکاکیت از دیگر لوازم جواب‌پدیدارگرایان به پرسش از مبنای «امکان شناخت واقع» است؛ زیرا محدود شدن در پدیدارهای شخصی که از طریق تجارب درونی ایجاد می‌شوند، شکل دیگری از قول منکران شناخت است؛ چراکه در هر دو نظر امکان دستیابی به واقع انکار می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۱۶۷) و همچنان این سؤال باقی است که واقعیت چگونه است؟ به عبارت دیگر، پرسشگر دربارهٔ چگونگی واقع در شک و حیرت است؛ لذا باید گفت وابسته بودن همهٔ معارف به شرایط ذهنی و نحوهٔ ادراک، نوعی از شک‌گرایی است (طباطبائی، ۱۴۰۲، ج ۱، ص ۱۵۴)؛ بنابراین می‌توان به نوعی پدیدارگرایی را منجر به شکاکیت دانست.

### لازمه سوم: عدم امکان تعلیم و تعلم

با توجه به نظر پدیدارگرایان در رابطه با امکان شناخت واقع و تکیهٔ ایشان بر پدیدارها، می‌توان گفت در فرایند آموزش و یادگیری، نفر اول پدیدار شخصی خود را به نفر دوم ارائه می‌کند و نفر دوم نیز پدیدار خودش را دریافت می‌کند؛ بنابراین هیچ‌یک از آموزگار و آموزنده به پدیدار دیگری آن‌چنان که هست دسترسی پیدا نمی‌کنند، ولی می‌توانند پدیدارهای شخصی خود را به یکدیگر ارائه دهند و نسبت به ذهنیت دیگری ذهنیت جدیدی دریافت کنند. به عبارت دیگر، انتقال شناخت به معنای واقعی کلمه ممکن نیست؛ چون رکن شناخت، فاعل شناسا و پدیدار است. درواقع چون هرگز نمی‌توان به صورت مستقیم وارد تجربهٔ دیگران شد، هرگز نمی‌توان فهمید که دیگران قصد دارند چه چیزی را به ما انتقال دهند؛ بنابراین دیدگاه خود ما در مورد آنچه دیگران می‌خواهند به ما منتقل کنند، دستخوش تحریف می‌شود (Prochaska & Norcross, 2018, p.178). به همین دلیل راجرز تدریس را نسبتاً بی‌ثمر دانسته و معتقد است تنها یادگیری مؤثر بر رفتار، یادگیری خودیافته و موافق حال خویشتن است. در این نوع یادگیری انسان خود آن را کشف کرده و با وضع خویشتن تطبیق می‌دهد و آن را در محتوای تجربه‌اش جذب و درون‌سازی می‌کند. این نوع یادگیری نمی‌تواند مستقیماً به فرد دیگر تفهیم یا منتقل شود (Rogers, 1989B, p.276). البته این بدان معنا نیست که گفت‌وگو و انتقال شناخت هیچ تأثیری در شکل‌گیری پدیدار نفر دوم نداشته باشد، کما اینکه حرف‌ها و رفتارهای والدین تأثیر بسزایی در شکل‌گیری خودپندارهٔ کودکان دارند.

رد پای این اندیشه در سخنان راجرز به وضوح دیده می‌شود. به‌عنوان مثال، راجرز «خویشتن» را دارای زیرسیستم‌هایی می‌داند که ازجمله آنها می‌توان به «خود اجتماعی» اشاره کرد. خود اجتماعی مجموعه سازمان‌یافته‌ای از خصوصیات است که فرد آنها را مختص خودش می‌داند و عمدتاً محصول ارتباط با دیگران است. راجرز معتقد است بر اثر تعامل با اطرافیان خود، مانند والدین، برادر و خواهر، دوستان و معلمان، به تدریج دارای خود می‌شویم. این خود عمدتاً بر ارزیابی دیگران مبتنی است؛ یعنی خودمان را بر اساس نظر دیگران ارزیابی می‌کنیم، نه احساس واقعی‌مان (شارف، ۱۳۹۰، ص ۲۱۱). بنابراین هرچند تعلیم و تعلم به ادراک واقع ختم نمی‌شود، ولی سبب تغییر نگاه افراد و ارزیابی متفاوت آنها می‌شود. در نتیجه جایگاه مشاور، معلم و دیگران صرفاً از این جهت حائز اهمیت است که رابطه‌ای صمیمانه و نزدیک را فراهم بیاورد تا افراد بتوانند تمایلات طبیعی خود را رشد داده و تغییر کنند (Rogers, 1989B, p.289-290). تکیه راجرز بر یادگیری خودیافته وی را به طرد تعلیم و تعلم، امتحانات، نمرات و امتیازات تحصیلی سوق داده است (Rogers, 1989B, p.277).

### عملکرد رفتاری روان‌شناسان پدیدارگرا

هرچند توجه انحصاری به پدیدارها و باور به سیالیت و متغیر بودن آنها برای هر شخص از لحاظ نظری منجر به پذیرش نسبیت‌گرایی و در نتیجه شک‌گرایی و همچنین رد معنای واقعی تعلیم و تعلم می‌شود، ولی مشاهده رفتار این دست از روان‌شناسان حاکی از آن است که ایشان در مواردی برخلاف آنچه در آثار خود نگاشته‌اند، رفتار کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، راجرز با شرکت در جلسات علمی و پرداختن به مذاکره برای رد کردن نظرات فرد مقابل و به کرسی نشاندن اندیشه خود (ر.ک: Rogers, 1989A) و همچنین شرکت در جلسات درس و سخنرانی و کوشش برای فهماندن نظرات خود به مخاطبین (ر.ک: Rogers, 1989B)، عملاً به تعلیم و تعلم پرداخته است. راجرز در کتاب *Carl Rogers Dialogues* با مارتین باربر، پول تلچ، بی. اف. اسکینر، گرگوری باتسون، مایکل پولانی، رولو می و دیگران مناظره و گفت‌وگو کرده و ساعت‌ها می‌کوشد اندیشه خود را به کرسی بنشاند. او باید‌ها و نبایدهایی برای کنش‌های انسانی همچون مشاوره دادن قائل بوده و اجرای آن را برای همگان مفید و کاربردی دانسته و از این طریق مسیر انسان شدن را به مشاوران و مراجعان نشان داده است. درواقع صرف لب به سخن گشودن و تلاش برای انتقال اندیشه خود به دیگری، نشانه اعتقاد فرد به تطابق تجربه درونی با واقعیت و امکان شناساندن واقعیت به افراد دیگر است.

همچنین مزو افراد را بر اساس فهرست نشانگان سلامت روان‌شناختی خود ارزیابی و در وهله اول نشانگان شخصیت و در وهله دوم ملاک‌های افراد خودشکופا را تعیین کرده است (Feist, Roberts & Feist, 2021, p.287). ارزیابی دیگران و تعیین ملاک‌های ثابت، برخلاف مشی نظری روان‌شناسان پدیدارگراست.

به نظر می‌رسد این گونه رفتارهای مبتنی بر دیدگاه‌های واقع‌گرایانه را باید در چارچوب نظری نسبی‌گرایانه ایشان تفسیر کرد؛ بنابراین یا باید نظر و عمل ایشان را کاملاً هماهنگ با دیدگاه نسبی‌گرایانه‌شان دانست، یا آن گونه که خواهد آمد باید ایشان را به تناقض در نظر و عمل ملزم کرد.

## نقد و بررسی دیدگاه کارل راجرز

برای آنکه سیر منطقی این نوشتار در فرایند انتقاد حفظ شود، بهتر آن است که زبده نظرات روان‌شناسان پدیدارگرا در قالب چند گزاره کوتاه بیان شده و ذیل آن نقد و بررسی صورت بگیرد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت ایشان به گزاره‌های معرفت‌شناسانه زیر معتقدند:

۱. افراد تنها به پدیدار ذهنی خود دسترسی داشته و جداسازی فاعل - عینیت صحیح نیست.
۲. ابزار شناخت، منحصر در تجربه درونی است.
۳. افراد به‌گونه‌های متفاوت از یکدیگر واقع را از طریق پدیدارهای شخصی خود درک می‌کنند؛ بنابراین نمی‌توان گفت درک برخی درست و درک دیگران نادرست است، بلکه ادراک هر شخصی برای خودش معتبر و قابل احترام است.
۴. افراد به دلیل آنکه فقط از پدیدارهای خود آگاه‌اند، در برابر واقع عینی دچار شک بوده و نمی‌دانند آیا درک آنها مطابق با واقع هست یا خیر؟
۵. تعلیم و تعلم به معنای واقعی کلمه امکان‌پذیر نبوده و هرکس تنها پدیدار شخصی خویش را شناخته و سعی در انتقال آنها دارد.

## نقدهای نقضی

مبانی معرفت‌شناسانه فوق گرفتار نقدهایی نقضی به شرح ذیل است:

۱. مطالعه آثار پدیدارگرایان نشان می‌دهد که انسان را با قوانینی کلی توصیف و تبیین کرده و از گزاره‌های مطلق درباره آدمی بهره برده‌اند؛ این در حالی است که راجرز معتقد است حداکثر به تجارب درونی خود دسترسی دارد، پس چگونه اولاً از انسان توصیف‌هایی ارائه می‌دهد و ثانیاً با اتکال به آن، برای همه باید و نباید تعیین کرده و مسیر کمال نشان می‌دهد؟ مگر آنکه گفته شود همه توصیف‌ها و هنجارهای بیان‌شده توسط او صرفاً گزارش‌هایی پدیداربنیان است و امثال راجرز به همه لوازمش پایبندند. در واقع، ایشان با ارائه نظریه خود درباره انسان، صرفاً در پی منظم ساختن تجربه ذهنی خود و ارضای نیاز درونی خود به یافتن معنای زندگی بوده‌اند (Rogers, 1989B, p.25). در این صورت نقدهای بعدی به ایشان وارد خواهد بود.

۲. نگرش کسانی که بین پدیده و پدیدار تفاوت قائل‌اند، نه لزوماً مطابق با واقعیت، بلکه عبارت است از پدیداری شخصی که تنها برای ایشان نمود یافته و برای دیگران اعتبار معرفت‌شناختی ندارد (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۴۱۴). این در حالی است که سیره عقلا در آثار کتبی و شفاهی‌شان گزارش واقع و حکایت از آن است، نه صرفاً بیان پدیدارها. افزون بر این جنبه متکلمی و روان‌شناختی، آنچه مهم است میزان مطابقت یک ایده با واقعیت است، و گرنه دلیل موجهی برای پذیرش آن وجود نخواهد داشت؛ از این رو ممکن است اعتبار روان‌شناختی آن هم به تدریج محل تردید واقع شود.

۳. اگر گفته پدیدارگرایان در رابطه با قلمروی درک انسان و محدودیت وی درباره پدیدارهای شخصی خودش صحیح باشد، ایشان چگونه از دیگران توقع دارند نظراتشان را پذیرفته و تصدیق کنند؟ نگاه نسبی‌گرایانه و شکاکانه افرادی همچون راجرز به معارف بشری، مانع از امکان پذیرش و حتی فهم نظر ایشان است. همان‌طور که راجرز ارزشی برای قول فروید قائل نیست، نباید از سایرین توقع داشته باشد نسبت به ایده‌های او اهمیتی داشته باشند.

۴. آن‌چنان‌که گفته شد پدیدارگرایان معتقدند ما تنها به پدیدارهای شخصی خود دسترسی داریم. بر این اساس سؤال این است که ایشان چگونه اصل وجود واقعیت را تشخیص داده‌اند؟ شرط این تشخیص ادراک واقعیت است؛ از این‌رو می‌توان ادعا کرد پدیدارگرایان در اندیشه خود دچار تناقض شده‌اند.

۵. می‌توان از راجرز و هر شخص دیگری که مدعی عدم امکان هرگونه شناخت یقینی است، این سؤال را پرسید که آیا به همین ادعا یقین داری یا شک؟ اگر یقین داشته باشد، ادعای خود را نقض کرده است و اگر یقین نداشته باشد، امکان ادعای اثباتش برای او فراهم نیست و ادعایش بدون دلیل باقی می‌ماند. (رک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۶۶).

۶. می‌توان از امثال راجرز که فکر می‌کنند هیچ قضیه‌ای به شکل مطلق و کلی و دائمی صحیح نیست، این‌گونه سؤال پرسید: آیا از نظر شما قضیه (هیچ قضیه‌ای به‌طور مطلق صحیح نیست)، مطلق، کلی و دائمی است یا نسبی و جزئی و موقت؟ اگر پاسخ اول را بپذیرند، به‌معنای پذیرش قضیه مطلق و کلی و دائمی است و اگر پاسخ دوم را برگزینند؛ بدین معناست که این حرف در برخی موارد غلط بوده و قضایای مطلق و کلی و دائمی نیز وجود دارند (رک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۶۳).

۷. همان‌طور که اجمالاً بیان شد، درک افراد از پدیدار، ثابت و پایدار نیست، بلکه هر لحظه و به شکل دائمی، پدیدار در ذهن تغییر می‌کند. با این فرض چگونه می‌توان آن را درک کرد؟ این‌گونه ادراک، نه‌تنها دشوار، بلکه ناممکن به نظر می‌رسد؛ چراکه ناتوانی در فهم ثابت و معین از پدیدار، به‌گونه‌ای متضمن نقض خودش است.

### نقدهای حلی

با نگاهی ایجابی به مسئله می‌توان آن را به شرح ذیل حل کرد و نادرستی دیدگاه‌های پدیدارگرایان را نشان داد:

۱. مهم‌ترین مسئله معرفت‌شناسی ارزیابی شناخت و به‌اصطلاح دستیابی اثباتی به ارزش آن است. بسیاری از دانشمندان غربی در پاسخ به این سؤال به سختی افتاده و به‌جای حل مشکل و پاسخ به سؤال (ملاک ارزیابی شناخت چیست؟)، دسترسی به واقعیت را ناممکن دانسته‌اند؛ این در حالی است که هر انسانی از راه وجدان و علم حضوری برخی از واقعیات را بدون وساطت مفاهیم ذهنی ادراک می‌کند. به‌عنوان مثال، همه افراد بدون هیچ شکی (من) را می‌یابند. ادراک اصل وجود (من) به پدیدار و مفاهیم ذهنی نیازی ندارد و لذا سخن از تطابق آن با واقعیت بی‌معناست؛ چراکه خود عین واقع است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۷۶). سؤال آن است که آیا پدیدارگرایان حتی وجود خود را نیز از طریق پدیدار فهمیده‌اند؟ آیا افراد مختلف ادراک‌های متفاوتی از اصل وجود خود دارند؟ می‌توان گفت این

افراد علی‌رغم توجه به تجربه درونی، از علم حضوری و واقع بودن آن غافل بوده‌اند. درواقع راهیابی علم حضوری به معارف پایه بشری، سبب تغییرات بنیادین شده و راه هرگونه شکی را مسدود می‌کند (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۷، ص ۴۵).  
۲. یکی از نقاط قوت نظریه پدیدارگرایان توجه به روش خودنگری (self-observation) یا درون‌نگری (introspection) است؛ چراکه دانستن بسیاری از فرایندهای مورد مطالعه در علم روان‌شناسی، متوقف بر گزارش‌های افراد از افکار و احساسات درون خودشان است، اما نادیده گرفتن سایر روش‌های کسب شناخت، منجر به عدم شناخت جامع انسان می‌شود. کثرت‌گرایی در روش شناخت و تحقیق، موجب شناخت بهتر مسائلی از جمله شکل‌گیری شخصیت، تغییرات کمی و کیفی و نیز ویژگی‌های هر مرحله از رشد می‌شود. البته هر روشی درجه اعتبار مختص به خودش را دارد. به نظر می‌رسد در زمینه شناخت جامع انسان، معتبرترین منبع، عقل و [به ابتدای آن] متون دینی است که در جای خود به تفصیل اثبات شده است (احمدی، ۱۳۹۵، ص ۱۷-۱۹). درواقع روان‌شناس تنها به استکشاف امور ذهنی و شناخت ذات و ماهیات امور ذهنی و روانی بسنده نمی‌کند، بلکه می‌خواهد قانون‌مندی‌های آنها را با توجه به محرکات خارجی و شرایط جسمانی یا اوضاع اجتماعی کشف کند، و حال آنکه این روش، وجود خارجی اشیا و روابط آنها را با آگاهی در پرانتز قرار می‌دهد (شکرشکن و دیگران، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۵).

معرفت‌شناسان و فیلسوفان مسلمان با اتکا به مبنای و ویژه خود، به تبیین اعتبار معرفت‌شناختی انواع معرفت (حضوری و حصولی) پرداخته و با استقرای منابع معرفت، میزان اعتبار آنها را نیز به روشنی بیان کرده‌اند. بدین‌سان و به‌طور کلی، معرفت را می‌توان از راه‌های ذیل تحصیل کرد:

الف) شهود یا معرفت حضوری: علم حضوری معرفتی بدون واسطه صورت و مفاهیم ذهنی است که در آن وجود واقعی و عینی معلوم برای عالم و شخص درک‌کننده منکشف می‌گردد و ازجمله ویژگی‌های آن خطاناپذیری آن است؛ چراکه واسطه‌ای مفهومی در کار نیست که خطا را محتمل سازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۹)؛  
ب) تعقل: مراد از تعقل به کارگیری قوه عقل در حصول معرفت است. فعالیت‌های عقل را می‌توان در چهار فعالیت درک مفاهیم کلی، تجزیه و ترکیب مفاهیم، تصدیق بی‌واسطه و استدلال خلاصه کرد. از این چهار مورد، دو مورد نخست به حوزه تصورات مربوطاند و از مبحث ارزش معرفت بیرون‌اند، اما کار عقل در بخش تصدیق بی‌واسطه، درک بدیهیات است که به علوم حضوری باز می‌گردند. بدین ترتیب، تصدیق‌های بدیهی عقلی به جهت مبتنی بودن بر شهود، یقینی‌اند. استدلال عقلی نیز چنانچه در قالب تصدیقی بدیهی بیان شود، کاملاً معتبر است؛ همچنین است اگر با کمک این صورت بدیهی، ارزش صور دیگر استدلال اثبات شود (ر.ک: مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۸-۱۱۰)؛

ج) حواس ظاهری: این دسته از منابع معرفتی از قدیم شامل بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و لامسه بوده است، اما برخی این انحصار را غلط دانسته و مواردی ازجمله حس تعادل، حس جنبشی و... را نیز افزوده‌اند (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۳۸-۴۰). حواس ظاهری فی‌حذفسه خطاناپذیر و معتبرند. درواقع حواس اصلاً حکم نیستند که بتوانند



موضوع صدق یا کذب قرار گیرند؛ بنابراین محسوسات غیرقابل توصیف به حق و باطل یا درست و غلط هستند؛ چراکه این اوصاف متعلق به احکام‌اند (طوسی، ۱۳۵۹، ص ۱۲)؛

د) حواس باطنی: هرچند در مصادیق حواس باطنی اختلافاتی وجود دارد، ولی می‌توان گفت آن دسته از قوای ادراکی‌اند که نیازی به اندام‌های ظاهری ندارند (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۰۲-۱۰۳)، و با وجود نیاز ابزاری به بخش‌هایی از مغز، تحقق ادراکشان متوقف بر آن نیست، بلکه وجودشان برای ادراک صرفاً از باب زمینه‌سازی است (صدرالمآلهین، ۱۳۸۳، ج ۸، ص ۲۷۴-۲۷۶). حواس باطنی نیز از نظر اعتبار، خطاناپذیر و معتبرند؛ چراکه از جمله علوم حضوری به حساب می‌آیند و خطا در معارف حضوری راه ندارد (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۳۵)؛

هـ. دلیلی نقلی یا گواهی: استناد به گفته‌ها یا نوشته‌های دیگران، دلیل نقلی یا گواهی نامیده می‌شود. برخی از ادله نقلی همچون اخبار متواتر یا اخبار محفوف به قرینه قطعی، مفید یقین‌اند. منشأ اعتبار اخبار واحد نیز همچون اخبار متواتر و دیگر امارات عقلایی، امری درونی و به لحاظ بنای عقلاست (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۳۴)؛  
و) تجربه: قوانین کلی علوم تجربی از راه تجربه به دست می‌آیند. در تجربه هم از احساس و هم از تعقل استفاده می‌شود؛ چراکه معارف جزئی به دست آمده از احساس، با نوعی استدلال عقلی ترکیب شده و نتیجه کلی به دست می‌دهد. ارزش و اعتبار تجربه از سویی وابسته به ارزش احساس تجربه‌گر و از سوی دیگر، به ارزش استدلال‌های عقلی‌ای وابسته است که به نتیجه تجربی می‌انجامند (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۲)؛

ز) یادآوری: منظور از یادآوری معنای عامی است که هم به یاد آوردن و هم به یاد داشتن را شامل می‌شود. در واقع یادآوری انتقال معرفت از زمان گذشته به زمان حال است. ارزش معرفت یادآوری شده به دو چیز وابسته است: اول به اینکه ارزش معرفت اولیه چه مقدار است؛ و دوم به اینکه چقدر می‌توان به انتقال درست همان معرفت از طریق قوا و ابزاری که موجب انتقال معرفت مزبور از گذشته به حال می‌شوند، اعتماد کرد (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۱۵-۱۱۶).  
با این توضیح بهتر می‌توان خطای مهم پدیدارگرایان در مسئله روش شناخت را درک کرده و تعصب بیجای ایشان نسبت به تجربه درونی را مورد انتقاد قرار داد.

۳. برخلاف روان‌شناسان پدیدارگرا که معرفت‌های انسان را نسبی می‌دانند، درست آن است که معارف به دو دسته مطلق و نسبی تقسیم شود. برخی از ادراکات همچون مزه غذا و زیبایی رنگ لباس، وابسته به افراد هستند، ولی برخی ادراکات همیشه معتبرند؛ چراکه نفی شناخت مطلق همانند نفی شناخت یقینی، غیرقابل قبول است. لذا اگر کسی بگوید همه معارف نسبی هستند، نمی‌توان نظرش را مطلق و معتبر دانست، بلکه خود این سخن نیز مشمول نسبیت ادعا شده می‌شود (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۳۴-۳۷)؛ بنابراین باید گفت برخی معارف همچون قوانین منطق و ریاضی، مطلق و همیشه معتبرند.

به نظر می‌رسد راجرز و سایر نسبی‌گرایان در این ادعای خود که معرفت یقینی به واقعیت هیچ چیز، آن گونه که هست، ممکن نیست، دچار مغالطه تعمیم بیجا شده‌اند؛ یعنی احتمال تصرف ابزارهای شناختی در برخی ادراکات و

در نتیجه احتمال عدم مطابقت شناخت با واقع را به همهٔ معارف سرایت داده‌اند؛ درحالی که اولاً تمام معارف ما به دستگاه ادراکی ما وابسته نیست و در مواردی واقعیت را بدون دخالت و وساطت ذهن، همان گونه که هست می‌یابیم؛ بنابراین می‌توان گفت این افراد از علم حضوری غفلت کرده‌اند؛ دوم اینکه با احتمال تصرف دستگاه ادراک در معرفت، معرفت یقینی را غیرممکن بدانیم صحیح نیست؛ چراکه عدم دست‌کاری ذهن در واقعیت در مورد بدیهیات به‌طور مستقیم و در مورد آنچه با برهان عقلی اثبات می‌شود، به‌طور غیرمستقیم احراز می‌شود. لذا می‌توان گفت سه دسته علوم در تعمیم بی‌جای نسبی‌گرایان جایی ندارند: معارف حضوری، بدیهیات و معارف نظری مبتنی بر بدیهیات (مصباح و محمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۸-۱۴۹).

در پایان به این نکته اشاره می‌کنیم که هرچند اندیشمندانی مانند راجرز تعلیم و تعلّم را نفی نکرده و عملاً نیز بدان ملتزم هستند، ولی درحقیقت با انحصار در پدیدارها و وابسته بودن آنها به بافت‌ها و شرایط متغیر، تعلیم و تعلّم واقعیت به‌معنای انتقال شناخت معلم به متعلم ناممکن خواهد بود. مبنای گوی در معرفت‌شناسی اسلامی این دیدگاه را نفی می‌کند.

### بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بازشناسی مبنای امکان شناخت واقع در نگاه روان‌شناسان پدیدارگرا که معتقد به رویکرد انسان‌گرایی هستند و همچنین منبع معرفتی مورد قبول ایشان انجام شد و به مناسبت لوازم این مبنا معرفی شده و نمونه‌هایی برای تأثیر این اندیشه‌های بنیادین در نظرات روان‌شناختی ایشان ارائه شد. همچنین عملکرد رفتاری روان‌شناسان انسان‌گرا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت؛ سپس با استفاده از تحلیل عقلی، نقطه‌نظرات آنان بررسی شد. حاصل آنکه یک روان‌شناس پدیدارگرا معرفت انسان را محدود به پدیدارهای شخصی خود و پدیدارها را نیز وابسته به بافت و شرایط مخصوص هر لحظه می‌داند. در قدم بعدی فهمیده شد ابزار معرفتی ایشان نیز محدود به تجربهٔ درونی بوده و منابع دیگر را که ذکر آنها گذشت، معتبر نمی‌دانند. بر این اساس به مطالعهٔ آثار و لوازم نظری این اندیشه در نظرات روان‌شناختی شخصیت‌هایی همچون مزلو و راجرز پرداخته و دریافتیم که هرچند عملکرد رفتاری ایشان مطابق با ادعاهای نظری ایشان نبوده، لیکن در نتیجه این مبنا، این دسته از روان‌شناسان به لحاظ نظری اولاً قائل به نسبیت‌گرایی بوده و معیاری واقعی برای تشخیص صحیح و غلط ندارند؛ ثانیاً کسانی که نتوانند واقع را بشناسند و نظر هر کس را برای خود معتبر بدانند، همیشه نسبت به واقعیت گرفتار شکاکیت هستند؛ ثالثاً ایشان نمی‌توانند تعلیم و تعلّم به‌معنای واقعی آن را ممکن بدانند.

در ادامهٔ این تحقیق با روشن شدن اندیشه‌های مزبور، به نقد و بررسی عقلی آن پرداخته و علاوه بر اشکالات متعدد نقضی به آن، ثابت کردیم اولاً شناخت واقع آن گونه که هست، ممکن بوده و نقطهٔ شروعش درک حضوری از خود است. درحقیقت انسان به‌طوری ذاتی و فطری در جست‌وجوی واقع و به دنبال کشف واقع بوده و تمام تلاش‌های علمی خویش را در همین راستا سامان می‌بخشد. به استناد ادلهٔ عقلی، کشف واقع نیز برای انسان ممکن بوده و به

دو شکل حضوری و حصولی محقق می‌شود. چنانچه کشف واقع بدون واسطه شدن مفاهیم و از طریق علم حضوری صورت پذیرد، بی‌تردید علم و کشف عین واقع است و همین نوع ادراک می‌تواند سنگ بنای شناخت باشد، اما اگر مفاهیم و گزاره‌ها نقش واسطه‌گری در کشف داشته باشند، کشف واقع از طریق علم حصولی قابل تحقق است. در این موارد نیز پذیرش امکان شناخت واقع الزامی بوده و رد آن به سفسطه می‌انجامد. به‌عنوان مثال، انکار امکان شناخت واقع و ادراک مشترک در مفاهیمی همچون علت و معلول و نیز هرگونه استدلال، به معنای از بین رفتن تعاملات انسانی خواهد بود. به‌علاوه در گام دوم دریافتیم محدودیت منابع معرفت را نام برده، اجمالاً میزان اعتبار آن را نیز بررسی کردیم. برخی معارف انسان فارغ از طرز تلقی و دریافتش، همیشه معتبرند و نفی مطلق شناخت مطلق، نارواست. بر این اساس، تعلیم و تعلم به معنای واقعی قابلیت تحقق دارد و حتی منکرین آن نیز خود بر همین اساس عمل می‌کنند. برداشت لوازم منطقی مربوط به امکان شناخت واقع از منظر روان‌شناسان انسان‌گرا بر اساس آثار منتشرشده ایشان استنباط شده است. درعین‌حال، اگر بتوان اثبات کرد که آنچه ایشان بیان کرده‌اند صرفاً در قلمرو امور روانی و باطنی درک‌شده توسط انسان است و دیدگاهشان به‌صورت کلی یا جزئی ناظر به واقع خارج از فاعل شناسا نیست، در این صورت مدرکات حالت شخصی پیدا کرده و به همین صورت قابل انتقال به دیگران نخواهد بود. همچنان‌که دیگر قابل صدق و کذب نبوده و کاملاً همان‌گونه خواهد بود که درک شده است. البته این برداشت با شواهد متعددی که در متن مقاله بیان شد هماهنگ نیست.

## منابع

- احمدی، محمدرضا (۱۳۹۵). نقش مبانی معرفت‌شناختی در کشف واقعیت‌های روان‌شناختی. *عیار پژوهش در علوم انسانی*، ۵ (۲)، ۳۴-۵.
- اسماعیلی، فاطمه (۱۴۰۰). نقادی مبانی فلسفی روان‌شناسی انسان‌گرا (با محوریت آثار کارل راجرز) بر اساس حکمت متعالیه. *مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه*، ۱۷ (۱)، ۵۸-۱۱۱.
- افروز، غلامعلی (۱۳۹۲). نقدی بر اندیشه‌های استاد راجرز در بستر ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی. *مطالعات تحول در علوم انسانی*، ۱۱ (۱)، ۵۳-۶۶.
- بشیری، ابوالقاسم (۱۳۹۶). *نظریه‌های شخصیت با تکیه بر منابع اسلامی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- بوژنه، ماریو و آردیلا، روبین (۱۳۹۴). *فلسفه روان‌شناسی و نقد آن*. ترجمه محمدجواد زارعان و دیگران. تلخیص نقد و اضافات: رحیم نارویی نصرتی و محمد غروی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جمعی از نویسندگان (۱۴۰۰). *مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۴). *منابع معرفت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۶). *معرفت: چپستی، امکان و عقلانیت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۷). *جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی*. قم: حکمت اسلامی.
- حکمت‌مهر، محمد مهدی و طاهری، سیدصدرالدین (۱۴۰۱). تحلیل ماهیت و کمال انسان از منظر راجرز و نقد آن بر اساس فلسفه سینوی. *تاریخ فلسفه اسلامی*، ۱ (۴)، ۲۹-۵۴.
- راجرز، کارل (۱۳۹۰). *هنر انسان شدن*. ترجمه مهین میلانی. تهران: نو.
- ساعتچی، محمود (۱۳۸۵). *مشاوره و روان‌درمانی (نظریه‌ها و راهبردها)*. تهران: ویرایش.
- شارف، ریچارد اس. (۱۳۹۰). *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*. ترجمه مهرداد فیروزبخت. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- شکرشکن، حسین و دیگران (۱۳۷۲). *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*. تهران: سمت و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- شمشیری، محمدرضا (۱۳۹۵). از «من» در پدیدارشناسی تا «خود» در روان‌شناسی (با تأکید بر پدیدارشناسی هوسرل و روان‌شناسی راجرز). *تحقیقات جدید در علوم انسانی*، ۳ (۱۱)، ۲۷-۴۶.
- شیلینگ، لوئیس (۱۳۷۲). *نظریه‌های مشاوره*. ترجمه سیده خدیجه آرین. تهران: اطلاعات.
- صدرالمتألهین (۱۳۸۳). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۲). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. مقدمه و باورقی مرتضی مطهری. تهران: صدرا.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۵۹). *تلخیص المحصل معروف به نقد المحصل بانضمام رسائل و فوائد کلامی*. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل.
- قربان‌پور لقمجانی، امیر (۱۴۰۰). نقد مبانی انسان‌شناختی نظریه مراجع محور کارل راجرز با نگرش به منابع اسلامی. *فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی*، ۱۲ (۴۷)، ۸۴-۶۹.
- گروهی از نویسندگان (۱۳۹۱). *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*. زیر نظر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مرکز پژوهشی دایرة‌المعارف علوم عقلی اسلامی (۱۳۹۲). *اصطلاح‌نامه معرفت‌شناسی با مستند اصطلاحات و نمودار*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح، مجتبی (۱۳۹۰). *بنیادی‌ترین اندیشه‌ها (گزیده‌ای از مبانی اندیشه اسلامی)*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- مصباح، مجتبی و محمدی، عبدالله (۱۳۹۷). معرفت‌شناسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). امکان‌شناخت. تهران: صدرا.
- میزیاک، هنری و سکستن، ویرجینیا استاوت (۱۳۷۶). تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ناروئی نصرتی، رحیم (۱۴۰۱). مبانی روان‌شناسی/اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نای، رابرت دی (۱۳۸۱). سه مکتب روان‌شناسی: دیدگاه‌های فروید، اسکینر و راجرز. ترجمه سیداحمد جلالی. تهران: پادرا.
- Cervone, D. & Pervin (2019). *Personality: theory and research*, Fourteenth Edition, Wiley.
- Colman, A. M. (2003). *A Dictionary of Psychology*. New York, Oxford University Press.
- Corsini, R. J. (1999). *The Dictionary of Psychology*. Brunner & Mazel.
- Craighead, W. E. & Nemeroff, C. B. (2004). *The Concise Corsini Encyclopedia of Psychology and Behavioral Science*, Third Edition: John Wiley & Sons, Inc.
- Feist, G. J. & Roberts. T. A. & Feist. J. (2021). *Theories of Personality*, Tenth Edition, New York: McGraw-Hill Education .
- Hergengahn, B. R. & Henley, T. B. (2013). *An Introduction to the History of Psychology*, Seventh Edition: Cengage Learning.
- Maslow, A. H. (2002). *Psychology of Science*, Maurice Bassett.
- Nolen-Hoeksema, S., Fredrickson, B. L., Loftus, G. R., & Lutz, C. (2014). *Atkinson & Hilgard's introduction to psychology* (16th ed.). Ceng Learning EMEA.
- Rogers, C. R. (1961). *On becoming a person: a therapist's view of psychotherapy*. New York, Houghton Mifflin.
- Rogers, C. R. (1989A). *Carl Rogers: Dialogues: Conversation with Martin Buber, Paul Tillich, B. F. Skinner, Gregory Bateson, Michael Polanyi, Rollo May, and Others*. New York, Houghton Mifflin Company.
- Rogers, C. R. (1989B). *On becoming a person: a therapist's view of psychotherapy*. New York, Houghton Mifflin.
- Schultz, D. P. & Schultz, S. E. (2017). *Theories of Personality*, Eleventh Edition, Cengage Learning.
- VandenBos, Gary R. (2013). *APA dictionary of psychology*. Washington, DC.